

متن پرسش

با عرض سلام: خواهشمندم ام دغدغه ذهنی بنده را درک کنید. و اگر کتاب یا جزوه ای در این خصوص است برای بنده معرفی نمایید. بنده بسیار مقالات خوانده ام از براهین امکان و وجوب و علیت و براهین استاد مصباح و کتاب بدایه و نهاییه و برهان صدیقین و... در خداشناسی به این نتیجه رسیده ام که ما واجب الوجود و ممکن الوجود نداریم اگر خدا را وجودی جدا از ممکنات بدانیم شرک است چون وقتی خداوند وجود بسیط و نا محدود است اگر جدای از خداوند (واجب) وجودی فرض کنیم (ممکن) هم خدا حد وجودی خواهد داشت هم آن موجود دیگر و کسانی که قایل به تشکیک وجود شده اند نیز دقیقا این اشتباه را دارند. حال که یک وجود نامحدود داریم اگر هر تصویری از چگونگی آن به ذهن ما درآید آن چیزی است که ذهن ما ساخته و برایش حد قایل شده تا مدرکش شود و کمال محض نیست لذا در ذهن ما خدای واقعی نمی‌گنجد (مقام غیب). حالا موجوداتی که ما به عینه می‌بینیم چیستند و چگونه تفسیر می‌شوند؟ آن چیزی که من متوجه شدم این است که موجود لایتناهی ذاتا تجلی می‌یابد و ذاتا می‌بایست مخلوق داشته باشد لذا وجودش قیدهایی می‌خورد کمالاتش در محدوده هایی قرار می‌گیرد و عالم ماده و انسان و اشیاء و غیره قابل درک برای مخلوقات می‌شوند و معنی خلق هم یعنی اندازه زدن.. آیا این تصورات من صحیح می‌باشد؟ دو سوال اساسی دارم اول اینکه این بساطت وجودی خدا اینکه هرچیزی را تصور کنی محدود است و خدا ورای آن است از کجا می‌توان اثبات کرد یعنی چگونه می‌توان بی حد بودن وجودی خدا را اثبات کرد که نتیجه اش بی‌نیازی و عدم تغییر و عدم مثلا لذت و خشم و.. و یا عدم هدف داشتن خدا از انجام کاریست؟ چون هدف موقعی معنی دارد که چیزی بخواهد نقصی یا نیازی را پاسخ دهد و خدا بنا به فرض بی‌نیاز است. مثلا اینکه می‌گویند وجود را اگر گسترش دهیم عدم نیست که به آن برسیم لذا وجود لایتناهیست بعضی ها ایراد می‌گیرند این طرز فکر نتیجه کمی دانستن خداست. سوال دوم اینکه اگر خدا بی‌نیاز و کمال مطلق است و تغییری در او رخ نمی‌دهد این تجلیات که ذاتی اوست باید ازلی باشد یعنی مثلا وجود انسان از ازل تجلی خدا بوده و وجود داشته چون تغییر در ذات بینهایت و بی‌نیاز محال است آیا این چنین است؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: وقتی متوجه باشیم در منظر نگاه فلسفی، خداوند عین وجود است و «وجود» به تعبیر نگاه دینی، دارای تجلیات است، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «لَهُ الْأَسْمَاءُ

الحُسنى» پس آنچه در صحنه است انوار اسماء او می‌باشد در جلوات مختلف و مطابق امکانِ ممکن‌الوجودها. و همواره چنین است. آنچه تغییر می‌کند مظاهر اسماء الهی است مثل گلی که پژمرده می‌شود در آن صورت نور اسماء جمال از بین نرفته، بلکه منظری که آن را به ظهور آورده، از میان رفته است. در این مورد «برهان صدیقین» برای ما نکات خوبی دارد. موفق باشید